

نظر به مشورته

# ارتباط دادگاه و دادسرا و اختیارات دادستان

تنظیم: محمدحسین شاملو احمدی - بازپرس دادسرای عمومی و انقلاب تهران - قسمت چهارم و آخر

سؤال ۵۳) اثر فوت محکوم علیه نسبت به محکومیت وی به رد مال چیست؟

نظر مشورته شماره ۷/۸۵۹۵ مورخ ۱۸/۱۰/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«فوت محکوم علیه تأثیری در محکومیت وی به رد مال ندارد و عین آن در يد هر کس که باشد باید به محکوم له مسترد شود»

سؤال ۵۴) فردی علاوه بر محکومیت حبس و جزای نقدی به رد مال و پرداخت دیه محکوم گردیده است، چنانچه فرد مزبور جزای نقدی خود را پرداخت نموده و ایام حبس را نیز تحمل نموده و فاقد تأمین باشد آیا اجرای احکام می تواند وی را بدون اخذ تأمین آزاد نماید؟ در صورت ضرورت اخذ تأمین، مرجع اخذ آن مجری حکم می باشد یا دادگاه صادرکننده حکم؟ نظر مشورته شماره ۷/۸۵۸۷ مورخ ۱۰/۱۰/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«به موجب تبصره ۲ ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری به محض شروع اجرای حکم جزایی قرار تأمین کیفری قبلی صادره ملغی الاثر می گردد بنابراین نگهداری محکوم علیه در زندان پس از اتمام دوران محکومیت وی به استناد قرار تأمین قبلی فاقد وجاهت قانونی است همچنین بازداشت محکوم علیه در اجرای ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب سال ۷۷ منوط به تقاضای محکوم له بوده و بدون تقاضای مشارالیه نگهداری محکوم علیه در زندان جایز نیست و باید فوراً آزاد شود».

سؤال ۵۵) در صورت صدور حکم به پرداخت محکوم به (رد مال) بنحو اقساط، آیا می توان بعد از اجرای حکم کیفری محکوم علیه را بدون سپردن تأمین آزاد کرد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ مرجع اخذ تأمین دادسرا می باشد یا دادگاه؟

نظر مشورته شماره ۷/۸۵۰۲ مورخ ۱۰/۱۰/۸۲ اداره کل حقوقی و تدوین قوه قضاییه:

«در مورد استعلام چون با شروع به اجرای حکم کیفری، تأمین مأخوذه قبلی منتهی شده است و ضمانت اجرای عدم پرداخت اقساط در ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۷۷ نیز مقرر گردیده بنابراین موردی برای اخذ تأمین باقی نمی ماند».

سؤال ۵۶) دادیار اجرای احکام می تواند بدون ارجاع نسبت به اجرای حکم اقدام نماید؟ آیا ارجاع (در صورت قائل بودن به آن) می تواند به نحو کلی با تقسیم کار صورت گیرد یا باید موردی ارجاع شود؟ نظر مشورته شماره ۷/۸۵۸۶ مورخ ۱۰/۱۰/۸۲ اداره

کل حقوقی قوه قضاییه:

«استناداً به بندهالف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، اجرای احکام کیفری به عهده دادسرا است و ارسال و ارجاع پرونده از طرف دادگاه به مرجع مذکور در جهت تسهیل در اجرای حکم خصوصاً در حوزه هایی که شعب دادگاه متعدد می باشند، می باشد. در اجرای قانون فوق الذکر دادستان یک یا چند نفر از دادیاران را با صدور ابلاغ داخلی مأمور اجرای حکم می نماید که این ابلاغ جنبه کلی دارد و لزومی به ارجاع موردی نیست لکن این امر مانع از آن نیست که سرپرست دایره اجرای احکام پرونده ها را از حیث تقسیم کار به دادیاران ارجاع نماید».

سؤال ۵۷) نظر به این که در خصوص اجرای احکام حقوقی مربوط به قبل از تشکیل دادسرا در واحدهای قضایی که دادسرا تشکیل گردیده است اختلاف نظر وجود دارد که ادامه اجرای آن با دادسرا می باشد یا با واحد اجرای احکام مدنی دادگستری؟ و به نظر می رسد با اجرای قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و استقرار دادسرا اجرای احکام کیفری کلاً (چه احکام کیفری قبل از دادسرا و چه بعد از آن) با واحد اجرای احکام کیفری دادسرا و اجرای احکام مدنی کلاً (چه احکام مدنی قبل و چه بعد) با واحد اجرای احکام مدنی دادگستری باشد (صراحت ماده ۳۴ آیین نامه) و ماده ۳۷ آیین نامه منصرف از اجرای احکام مدنی می باشد لذا با عنایت به اینکه موضوع محل اختلاف است خواهشمند است نظر مشورته خود را اعلام فرمایید.

نظر مشورته شماره ۷/۵۷۳۰ مورخ ۱۳/۷/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«در صورتی که منظور استعلام کننده، احکام قطعی ضروریان ناشی از جرم، صادره از دادگاههای کیفری باشد، اجرای این احکام چه مربوط به قبل از استقرار دادسرا باشد و یا بعد از آن مطابق ماده ۲۸۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۳۴ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، با واحد اجرای احکام مدنی حوزه قضایی مربوطه خواهد بود نه دادسرا»

سؤال ۵۸) در صورت استنکاف محکوم علیه از پرداخت جزای نقدی و عدم دسترسی به مال او، آیا بازداشت او بدون دستور دادگاه صادرکننده حکم و با دستور قاضی مجری حکم صحیح است؟

نظر مشورته شماره ۷/۸۶۰۳ مورخ ۲۱/۱۰/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«به استناد بندهالف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اجرای حکم به عهده دادسراست لذا دستور بازداشت محکوم علیه به پرداخت جزای نقدی که عاجز یا مستنکف از پرداخت است اجرای حکم تلقی و صدور چنین دستوری بعهد دادسرا می باشد».

سؤال ۵۹) در احکام غیابی صادره در خصوص چک بلامحل چنانچه محکوم علیه رضایت شاکی را جلب ننماید و نیز در موارد مندرج در ماده ۱۲ قانون صدور چک، آیا دادسرای مجری حکم می تواند قرار موقوفی اجراء صادر نماید؟ آیا قرار موقوفی اجراء صادره از سوی دادیار باید مورد موافقت دادستان قرار گیرد؟ نظر مشورته شماره ۷/۸۵۹۲ مورخ ۲۰/۱۰/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«در خصوص احکام غیابی بعد از صدور حکم و قبل از قطعیت آن بدون اعتراض و درخواست وخواهی محکوم علیه صرفاً با رضایت شاکی خصوصی نمی توان حکم غیابی را فسخ و قرار موقوفی تعقیب صادر نمود. برای صدور قرار موقوفی تعقیب علاوه بر ارائه لاشه چک و رضایت شاکی اعتراض وخواهی محکوم علیه ضروری می باشد همچنین در خصوص موارد مندرج در ماده ۱۲ اصلاحی قانون چک چنانچه قبل از صدور حکم قطعی شاکی گذشت نماید یا متهم وجه چک و خسارت تأخیر تأدیه را نقداً به دازنده آن پرداخت یا موجبات پرداخت را فراهم نماید دادیار مرجوع الیه پرونده می تواند به صدور قرار موقوفی اجراء مبادرت و قرار صادره باید به تأیید دادستان برسد».

سؤال ۶۰) در صورت صدور حکم به ضبط وجه یا مال حاصل از بزه رشاء و ارتشاء و عدم کشف وجه مزبور هنگام دستگیری متهم: الف) اجرای احکام حق توقیف اموال محکوم علیه و فروش آنها را به عنوان معادل وجه یا مال مذکور دارد یا خیر؟ ب) توقیف و فروش اموال مذکور تابع تشریفات قانون اجرای احکام مدنی است یا خیر؟

در صورت استنکاف محکوم علیه از تأدیه محکوم به مذکور و عدم دسترسی به آن آیا بازداشت محکوم علیه در اجرای ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی صحیح است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ چه کسی باید تقاضای اعمال ماده مذکور را بنماید؟

نظر مشورتی شماره ۷/۸۶۰۲ مورخ ۲۳/۱۰/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

الف و ب ۲) - مسئولیت مرتکب جرم به ردعین مال ناشی از جرم تازمان استرداد آن استمرار دارد و به همین جهت مادام که مال یادشده موجود است بایستی عین آن مسترد شود، در غیر این صورت بدل آن به مثل یا قیمت تبدیل خواهد شد، بنابراین در مورد استعلام، دایره اجراء می تواند وفق مقررات اجرای احکام مدنی با توقیف و فروش اموال محکوم علیه به اخذ مثل یا قیمت مال حاصل از جرم اقدام و نسبت به استرداد آن به محکوم له عمل نماید اطلاق ماده ۲ قانون اجرای محکومیت های مالی مصوب ۷۷ شامل هر نوع محکوم به مالی، به جز جزای نقدی است، اعم از این که محکومیت به پرداخت مال، چه عین، چه ضرورزیان، ضمن حکم کیفری یا مستقلاً و یا فقط از طریق محکومیت حقوقی (مدنی) مورد حکم قرار گرفته باشد.

سؤال ۶۱) در دادگاه عمومی بخش، دادرس علی البدل دادگاه به چه نحوی به جرایم غیرمهم (جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست) رسیدگی می کند؟

نظر مشورتی ۷/۸۵۹۳ مورخ ۲۰/۱۰/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«به صراحت تبصره ۶ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان رییس یا دادرس علی البدل دادگاه عمومی مستقر در مرکز بخش (هر دو) می توانند تحقیقات مقدماتی را به جانشینی بازپرس انجام دهند ولی در سایر جرایم داخل در صلاحیت دادگاههای عمومی و انقلاب، دادرس علی البدل جانشین دادستان است و باید پس از انجام تحقیقات مقدماتی در صورت اعتقاد به مجرمیت پرونده را با کیفرخواست به دادگاه صالح ارسال نماید (قسمت اخیر بندالف ماده ۳ قانون فوق الاشعار).

سؤال ۶۲) در حوزه قضایی دادگاه بخش که دارای یک رییس و یک دادرس علی البدل می باشد یک فقره قتل عمد واقع شده که دادرس علی البدل دادگاه مذکور به استناد ذیل بندالف ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به عنوان دادستان پرونده را در اجرای تبصره ۶ ذیل همین ماده به رییس دادگاه بخش به جانشینی بازپرس ارجاع نموده است که رییس دادگاه به موضوع رسیدگی و قرار مجرمیت صادر که با این قرار، دادرس علی البدل فوق الذکر به عنوان

دادستان موافقت و کیفرخواست به عنوان دادگاه کیفری استان صادر نموده است. بنا به مراتب معروضه آیا اقدامات بعمل آمده به شرح مذکور منطبق با موازین قانونی می باشد یا خیر؟

نظر مشورتی شماره ۷/۶۶۷۳ مورخ ۱۴/۸/۸۲ اداره کل حقوقی و تدوین قوه قضاییه:

«در مورد استعلام، اقدام دادرس علی البدل دادگاه در ارجاع پرونده قتل به رییس دادگاه بخش برخلاف نص تبصره ۶ ماده اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (مصوب ۲۸/۷/۸۱) می باشد چون رییس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است جانشین بازپرس محسوب می شوند و پس از صدور قرار، دادستان شهرستان باید در مورد آن اظهار نظر نماید.»

سؤال ۶۳) حسب تبصره ۶ الحاقی ۲۸/۷/۸۱ به قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در حوزه قضایی بخشها، رییس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشین بازپرس تحت نظارت دادستان مربوطه اقدام می نماید و در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود. سؤال می شود در جرایم موضوع ماده ۵ قانون فوق الاشعار که در حوزه قضایی بخش واقع می شود قضات دادگاه بخش اعم از

رییس و دادرس علی البدل چه وظیفه ای بمعده دارند؟ و چگونه؟ نظر مشورتی شماره ۷/۵۳۶۱ مورخ ۲۹/۶/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

با توجه به اینکه ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳ باتصویب ماده ۴ اصلاحی

مورخ ۲۸/۷/۸۱ و تبصره های آن در قسمت های مغایر منسوخ گردیده است از طرفی سؤال راجع به جرایم ارتكابی داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب است که در حوزه بخش به وقوع می پیوندد و اینکه مطابق بندالف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب باید بین جرایمی که در

صلاحیت دادگاه کیفری استان است با عنایت به تبصره الحاقی به ماده ۴ قانون اخیر التصویب با جرایمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب است قائل به تفکیک شد، بدین معنی که در مورد جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان با توجه به بند (و) ماده ۳ قانون مرقوم که مقرر داشته تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم به عهده بازپرس می باشد، رییس یا دادرس دادگاه بخش طبق تبصره ۶ الحاقی بماده ۳ به جانشینی بازپرس وظیفه انجام تحقیقات را بر عهده دارند که پس از اظهار نظر قضایی آنان و صدور کیفرخواست از جانب دادستان مربوطه پرونده به دادگاه کیفری استان ارسال می شود. اما در مورد سایر جرایم پس از انجام تحقیقات مقدماتی به وسیله دادرس علی البدل که وظایف دادستان را بر عهده دارد پرونده را به دادگاه انقلاب ارسال می دارد.»

سؤال ۶۴) شخصی که به اتهام نگهداری مواد مخدر در حوزه قضایی بخش دستگیر و تحت تعقیب قرار می گیرد دادرس دادگاه عمومی بخش پس از انجام تحقیقات مقتضی با صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه انقلاب پرونده را به همراه متهم به مرجع مذکور ارسال می نماید لکن قاضی دادگاه انقلاب به استناد ذیل بندالف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

و با این استدلال که دادرس علی البدل در حوزه قضایی بخش جانشین دادستان می باشد و می بایست پس از اتمام تحقیقات مقدماتی با صدور قرار مجرمیت آن را به دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان مربوط جهت صدور کیفرخواست ارسال نماید پرونده را به دادگاه بخش اعاده می نماید حال با توجه به تبصره ۶ ماده ۳ قانون مرقوم و ماده ۱۷ آیین نامه اجرایی آن که مقرر نموده در جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نمی باشد دادرس دادگاه بخش باید اقدام به رسیدگی و صدور رأی نماید. آیا استنباط قاضی دادگاه انقلاب از بندالف ماده ۳ قانون مبنی بر لزوم صدور قرار مجرمیت از سوی دادرس دادگاه عمومی بخش در جرایمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب می باشد صحیح است یا خیر؟ و اساساً وظایف دادستان که به عهده دادرس علی البدل دادگاه بخش

رییس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است جانشین بازپرس محسوب می شوند و پس از صدور قرار، دادستان شهرستان باید در مورد آن اظهار نظر نماید



بایگانی نماید و اگر چنانچه قرار مجرمیت صادره وسیله دادیار باشد شخص آقای دادستان رأساً می تواند پرونده را بایگانی و یا به نحوی که در بالا گفته شد نزد دادیار مربوطه ارسال که به کیفیت مطروح در بالا عمل شود و به مراحل این قرار هم باید مراحل قانونی را طی کند.

سوال ۶۹) احکام صادره از کمیسیون ماده صد شهرداری پس از قطعیت آن از طریق اداره کنترل نظارت و پیگیری شهرداری مربوطه اجراء می شود، در خلال اجرای حکم چنانچه با مشکلی مواجه شوند جهت مساعدت اجرایی به عوامل پلیس ساختمان شهرداری، دستور همکاری به کلانتری قبل از افتتاح دادسرا از طریق دادسرای شهرستان کرج حل و فصل می شد حال با گشایش دادسرا و شروع به کار آن، حسب مقررات موضوعه ضابطین تحت ریاست دادستان انجام وظیفه می نمایند و حسب قانون صدور چنین اوامری به عهده دادستان می باشد و دادستان محترم به شهرداری اعلام نمودند چون قضات کمیسیون های ماده صد از دادگستری است لذا صدور دستور همکاری نیز باید از طریق دادگستری انجام شود، استدعا دارد نظر مشورتی خود را در خصوص حل معضل مبتلا به اعلام فرمایند.

نظر مشورتی شماره ۷/۱۱۸/۷ مورخ ۸۲/۸/۲۸ اداه کل حقوقی قوه قضاییه:

«ماده ۴ قانون نیروی انتظامی مصوب سال ۱۳۶۹ صراحتاً مأموریت و وظایف نیروی انتظامی را مشخص نموده و در بند ۱۷ همان ماده در این مورد آورده است «همکاری با وزارتخانه ها، سازمانها، مؤسسات شرکتهای دولتی و وابسته به دولت بانکها و شهرداریها در حدود قوانین و مقررات مربوطه» بنابراین آنچه انجام آن را مقنن به عنوان مأموریت و وظیفه نیروی انتظامی مورد تصریح قرار داده اجرای آن مستلزم دستور مقامات قضایی نیست و نیروی انتظامی بر اساس تکلیف قانونی خود باید در اجرای مقرر به نهادهای مذکور در قانون همکاری نماید. مضافاً به این که مراجع قضایی هیچ تکلیفی در مورد

در جاهایی که دادسرا پیاده شده بتوانند بعنوان قاضی کشیک دستوری صادر نمایند وجود ندارد مگر در محلهایی که بازپرس و دادیار و یا شخص دادستان حضور نداشته باشند».

سوال ۶۷) تکلیف دادسرا در مورد پرونده های نصادف منجر به قتل غیر عمدی یا ایراد صدمه بدنی غیر عمدی که راننده صحنه تصادف را ترک و متواری گردیده و قابل شناسایی نبوده و پس از انجام تحقیقات لازم نیز قابل شناسایی نباشد چیست؟

نظر مشورتی شماره ۷/۳۰۶۳ مورخ ۸۲/۴/۱۸ اداه کل حقوقی قوه قضاییه:

ابتدا باید نسبت به شناسایی قاتل یا قاتلین و یا مرتکبین به ایراد صدمه بدنی اقدام شود و پس از شناسایی مرتکب یا مرتکبین طبق قانون مجازات شوند و اگر تحقیقات به هیچ وجه مفید واقع نشد و به نتیجه نرسید و شناسایی مرتکب یا مرتکبین ممکن نشد می توان با استفاده از ملاک ماده ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی و بر اساس آنکه نباید خون مسلمانی هدر شود، دیه را از بیت المال پرداخت نمود».

سوال ۶۸) چنانچه در پرونده ای که موضوع آن از مصادیق ماده ۲۲۷ قانون مجازات اسلامی و قابل گذشت محسوب می شود بعد از صدور قرار مجرمیت و تأیید قرار صادره از جانب دادستان و قبل از صدور کیفرخواست شاکی رضایت قطعی و بدون قید و شرط خود را به دادسرا تقدیم کند، تکلیف بازپرس یا دادیار در پرونده مطروحه چیست؟

نظر مشورتی شماره ۷/۴۷۲۱ مورخ ۸۲/۶/۶ اداه کل حقوقی قوه قضاییه:

«با توجه به بند ۳ ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و بند ۲ از ماده ۸ همان قانون جرم قابل گذشت به محض گذشت در هر مرحله از مراحل تعقیب و دادرسی من جمله در دادسرا به نحوی که در استعمال اشاره شده است (یعنی بعد از صدور قرار مجرمیت و تأیید آن وسیله دادستان و قبل از صدور کیفرخواست) چنانچه شاکی اعلام گذشت بنماید، پرونده در همان دادسرا چنانچه مجرمیت صادره وسیله بازپرس بوده نزد وی ارسال می شود تا بازپرس مربوطه با صدور قرار موقوفی تعقیب پس از موافقت دادستان پرونده را

می باشد چیست؟

نظر مشورتی شماره ۷/۳۶۴۶ مورخ ۸۲/۵/۶ اداه کل حقوقی قوه قضاییه:

«با توجه به قسمت اخیر بندالف ماده ۳ قانون مورد استناد که مقرر داشته، در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را دادرس علی البدل بر عهده دارد، لذا در فرض مطروحه در استعمال، عضو علی البدل در صورت تحقق بزه و توجه اتهام به متهم مکلف است پس از صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست، پرونده را به دادگاه انقلاب ارسال نماید، ولی اگر جرم در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد، قاضی در مرکز بخش به قائم مقامی بازپرس باید قرار صادر و پرونده را جهت اظهار نظر و عندالاقضاء صدور کیفرخواست به دادسرای شهرستان مربوطه بفرستد».

سوال ۶۵) در مورد بزه ارتشاء آیا وجود شاکسی خصوصی قابل تصور است؟ (در صورتی که پاسخ مثبت باشد فایده عملی در اعمال ماده ۲۷۷ ق. آ. د. ک حاصل خواهد شد)

نظر مشورتی شماره ۷/۸۵۹۸ مورخ ۸۲/۱۰/۲۱ اداه کل حقوقی قوه قضاییه:

«اولاً وجود شاکسی خصوصی در بزه ارتشاء قابل تصور است، مثل این که کسی بر اساس ماده ۵۹۱ قانون مجازات اسلامی در اثر اضطراب به کارمند دولت رشوه بدهد و بعداً شکایت نماید و متعاقباً گذشت نماید ثانیاً با عنایت به اطلاق ماده ۲۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که راجع است به جرایم غیر قابل گذشت، که در صورت تحقق شرایط مزبور در ماده مقررات آن در مورد کسی که با علت ارتکاب بزه ارتشاء محکومیت قطعی پیدا کرده نیز قابل اعمال است، اما اگر راشی اعلام شکایت ننماید بلکه این جرم بر اثر اعلام مرجع رسمی و یا ضابطین دادگستری کشف شود، در این صورت گذشت راشی تأثیری ندارد و مقررات ماده ۲۷۷ قانون مورد بحث غیر قابل تسری به مورد مطروحه اخیر می باشد».

سوال ۶۶) با توجه به تشکیل دادسرا در بعضی از شهرستانها بفرمایید قضات دادگاههای عمومی جزایی نیز می توانند در اوقات غیر اداری به عنوان کشیک دستوری صادر نمایند یا خیر؟

نظر مشورتی شماره ۷/۱۸۳۴ مورخ ۸۲/۳/۱۳ اداه کل حقوقی و تدوین قوه قضاییه:

مورد اینکه قضات دادگاههای جزایی

**مقرراتی در مورد اینکه قضات دادگاههای جزایی در جاهایی که بعنوان قاضی کشیک میتوانند صادر نمایند وجود ندارد مگر در محلهایی که بازپرس و دادیار و حضور نداشته باشند**



جلوگیری از تخلفات ساختمانی ندارند تا به مأمورین انتظامی دستور دهند. بدیهی است در صورتی که انجام اقداماتی نیاز به اخذ مجوز قضایی داشته باشد. همان گونه که مأمورین شهرداری مکلفند در این مورد از مقامات قضایی اجازه بگیرند مأمورین انتظامی هم که در اجرای وظایف محوله مواجه با این موارد شوند باید اجازه لازم برای اقدام کسب نمایند»

سؤال ۷۰) اتفاق می افتد در وقت کشیک از سوی کلانتریها و پاسگاههای نیروی انتظامی پرونده‌هایی را نزد قاضی کشیک که قاضی دادسراست ارسال می نمایند که مربوط به محاکم کیفری است و در آن محاکم مطرح رسیدگی است و در خصوص تحت نظر بودن یا نبودن (ادامه بازداشت متهم) کسب تکلیف می نمایند و یا متهمی را حسب دستور محاکم کیفری جلب نموده اند و در ساعت کشیک به منظور مذکور نزد قاضی کشیک اعزام می نمایند و یا اینکه پرونده نیابتی پس از اجراء از سوی مرجع مجری نیابت به همراه متهم اعاده شد (نیابت از سوی محاکم کیفری صادر شده) و به جهت منظور فوق به نظر قاضی کشیک رسانده می شود و امثالهم در این مورد قاضی کشیک چه وظیفه ای به عهده دارد؟

نظر مشورتی شماره ۷/۵۳۶۱ مورخ ۷/۲۹/۸۲ اداره کل حقوقی و تدوین قوه قضاییه:

«قاضی کشیک که قاضی دادسرا می باشد در خصوص استعلام فقط می تواند دستور دهد پرونده به نظر قاضی دادگاه مربوطه برسد».

سؤال ۷۱) چنانچه بازپرس در جرایم مشهود شروع به انجام تحقیق کند آیا ادامه رسیدگی به پرونده مستلزم ارجاع دادستان می باشد یا خیر؟

پانوجه به اینکه بنظر می رسد شخص بازپرس ناظر وقوع جرم بوده است مجوز رسیدگی به این پرونده مطرح را دارد آیا رسیدگی به موضوع توسط بازپرس یا دادیار دیگر و یا ارجاع آن توسط دادستان به قضات دیگر مستند قانونی دارد یا خیر؟

نظر مشورتی شماره ۷/۴۵۱۹ مورخ ۷/۹/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«بند(د) ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۲ مواردی را که بازپرس تکلیف به انجام تحقیقات مقدماتی دارد، معین کرده و یکی از آن موارد جرم مشهود است مشروط بر این که بازپرس مستند قانونی نیابتی داشته باشد قانونگذار»

حالت (از قبیل ضرورت ارجاع دادستان) منظور ننموده و دلیلی ندارد که اقدامات و تحقیقاتی را آغاز کرده ادامه ندهد، البته به لحاظ این که اعمال نظارت دادستان بر جریان تحقیقات (موضوع بند ه - همان ماده) مقدور باشد باید مراتب را به اطلاع وی برساند».

سؤال ۷۲) آیا صدور قرار ترک تعقیب از ناحیه دادیار یا بازپرس در تحقیقات مقدماتی صحیح می باشد؟

نظر مشورتی شماره ۷/۸۵۸۱ مورخ ۷/۱۷/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«مطابق تبصره یک ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری صدور قرار ترک تعقیب به درخواست مدعی که از موارد تحقیقات مقدماتی است بوسیله دادگاه تجویز گردیده است بنابراین

صدور قرار ترک تعقیب با همان شرایط درمحللهایی که دادسرای عمومی و انقلاب تشکیل گردیده بوسیله مقامات قضایی دادسرا اعم از بازپرس و دادیار بلامانع می باشد.

سؤال ۷۳) در پرونده کلاسه ۱۳۵۳/۲۴ مطرحه این

شعبه ملاحظه می شود یکی از شعب تشخیص دیوانعالی کشور در خصوص اعلام اشتباه دادستان محترم کل کشور به شرح سطور آتی رأی صادر نموده اند که عیناً درج می گردد:

«به موجب تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب شعب تشخیص دیوانعالی کشور فقط نسبت به آرای قطعی که متضمن خلاف بین شرعی و قانونی باشد به درخواست محکوم علیه در فرجه یکماهه رسیدگی می نماید. اعلام اشتباه از ناحیه مراجع ذی صلاح خارج از شمول ماده قانونی مزبور است و قابلیت طرح در شعب تشخیص را ندارد، بنا به مراتب با صدور قرار رد درخواست پرونده را به دیوانعالی کشور اعاده می نماید که طبق آیین نامه مصوبه ریاست محترم قوه قضاییه مصوب ۸۱/۱۱/۹ عمل شود».

اکنون این سؤال مطرح است که آیا با وجود رأی موصوف (یعنی قرار رد درخواست) مجوزی برای طرح مجدد موضوع در این شعبه متصور است یا اینکه

موضوع در حکم امر مختوم است تا تکلیف قانونی دادنامه مذکور مشخص نگردد تجدید مطلع محمل قانونی نخواهد داشت؟

نظر مشورتی شماره ۷/۸۵۲۰ مورخ ۷/۱۰/۸۲ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

طبق تبصره ۲ ماده ۱۸ (اصلاحی ۸۱/۷/۲۸) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در صورتی که شعبه تشخیص، در رأی مورد درخواست، وجود خلاف بین قانون یا شرع را احراز کند، رأی مزبور رانقض و رأی مقتضی صادر می کند لکن، «... چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند

قرار رد درخواست تجدیدنظر خواهی را صادر خواهند نمود. تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیر قابل اعتراض می باشد مگر ...»

قرار رد درخواست تجدیدنظر دادستان کل که با شرح مذکور در استعلام از شعبه تشخیص صادر شده است مصداق قرار مذکور در تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای

عمومی و انقلاب نیست زیرا به علت عدم احراز خلاف بین رأی با قانون یا شرع صادر نشده تا بلحاظ موضوع و قطعیت مانع رسیدگی به درخواست، در شعبه دیوانعالی کشور باشد. با توضیحی که شعبه تشخیص قبل از اصدار قرار مورد بحث و بعد از صدور آن داده است، روشن است که طبق ماده ۳۱ آیین نامه اجرایی قانون مزبور مصوب ۸۱/۱۱/۹ رسیدگی مجدد بنا به درخواست دادستان کل نسبت به آرای که قبل از لازم الاجراء شدن قانون اصلاحی اخیر التصویب صادر شده است با رعایت شرایط قانونی در شعب دیوانعالی کشور مقدور است و لذا رسیدگی به درخواست مورد بحث با رعایت قانون مزبور در شعب دیوانعالی کشور بلامانع است»

سؤال ۷۴) ارجاع پرونده در دادسرا به چه کیفیتی است؟ آیا به شعبه ارجاع می گردد؟

نظر مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«طبق ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، پرونده و شکایات واصله به شعب ارجاع می شود نه قاضی، چه آن که قاضی احتمالاً مردود و یا ممکن است به جهتی از شعبه برود، در صورتی که پرونده در شعبه مرجوع الیه

به موجب تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب شعب تشخیص دیوانعالی کشور فقط نسبت به آرای قطعی که متضمن خلاف بین شرعی و قانونی باشد در فرجه یکماهه رسیدگی می نماید



تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳ به رییس حوزه قضایی تفویض شده بود مجدداً به دادستان محول شده است، لذا صدور قرار تعلیق تعقیب کیفری در محدوده ماده ۲۲ قانون مصوب سال ۵۶ از سوی دادستان بلاشکال است.

سؤال ۷۸) با توجه به اینکه مفقود شدن چک جرم نیست و از طرفی ادعای مفقودی چک نیز منوط به اثبات مالکیت مدعی و همچنین اثبات مفقودی است که اصولاً اینگونه دعوی ماهیت حقوقی دارند و بنابه نص صریح بندالف ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۲/۷/۲۸ دادسرا فقط صالح به رسیدگی به جرایم است حال آیا دادسرا موظف به قبول شکایات در خصوص مفقودی چک می باشد یا اینکه طرح اینگونه دعوی می بایست مستقیماً در محکمه حقوقی صورت پذیرد و در صورت قبول اینگونه شکایت و معرفی وصول کننده چک از بانک محال علیه آیا دادسرا مواجه باتکلیفی هست یاخیر؟ نظر مشورتی شماره ۷/۸۵۴۲ مورخ ۸۲/۱۰/۱۳ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

«با توجه به سیاق عبارت ماده ۱۴ قانون صدور چک که مقرر داشته، در صورت مفقود شده چک اشخاص ذی نفع می توانند کتباً دستور عدم پرداخت وجه

چک را به بانک بدهند، و با عنایت به تکلیف دستور دهنده که در تبصره ۲ الحاقی به ماده مذکور آمده است، پذیرش اینگونه شکایات قانوناً بلاشکال است. اما اعلام مراتب به بانک صرفاً جنبه اعلامی دارد و از تأیید موضوع نیست بلکه صادر کننده یا ذی نفع باید ادعای خود را با دلایل کافی ثابت نماید. بدیهی است چنانچه ادعای اعلام کننده به اثبات نرسد دادسرا طبق قوانین موضوعه قرار مقتضی صادر خواهد نمود و چنانچه وقوع جرمی احراز نگردد، دادسرا با تکلیفی مواجه نیست مضافاً به این که فایده اعلام دادسرا این است که اگر کسی با در دست داشتن آن چک مراجعه و شکایت نماید، دادسرا با توجه به آن امر به موضوع رسیدگی کند.

**عدم قید قرار مجرمیت در ردیف قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب دلیلی جهت امتناع از صدور دستور توقیف اموال حاصله از جرم که در راستای اجرای مفاد ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و کیفری صورت می گیرد، نمی باشد**

وضوح مطلب (با توجه به این که توقیف اموال حاصله از جرم امری عقلی و منطقی به نظر می رسد، بخصوص با لحاظ ماده ۱۱۱ ق. آ. د. ک) بوده است یا دلیل دیگری داشته است؟ اگر مطلب واضح می باشد چرا با این نکته در قسمت میانی ماده در مقام بیان تکلیف دادگاه در خصوص توقیف اموال حاصله از جرم تصریح کرده است؟

نظر مشورتی شماره ۷/۷۱۸۰ مورخ ۸۲/۸/۲۴ اداره کل حقوقی و تدوین قوه قضاییه:

«بندالف سؤال: توقیف اموال حاصل از جرم در جریان تحقیقات مقدماتی باستناد ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری فاقد منع قانونی است.

بندب: عدم قید قرار مجرمیت در ردیف قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب دلیلی جهت امتناع از صدور دستور توقیف اموال حاصله از جرم که در راستای اجرای مفاد ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری صورت می گیرد، نمی باشد.

بندج: علت نیامدن قرار مجرمیت به دنبال یا در کنار قرارهای منع و موقوفی تعقیب این است که در مواردی که بازپرس قرار مجرمیت صادر می کند تعیین تکلیف اموال ناشی از جرم و با وسیله ارتکاب جرم را به دادگاه محول می نماید تا دادگاه حکم راجع به استرداد اموال به صاحب آن یا ضبط یا معدوم نمودن آن را صادر نماید. ضمناً متذکر می شود این اداره از پاسخگویی به بیش از سه سؤال مرتبط با هم و در یک برگ اعلام معذور می باشد».

سؤال ۷۷) آیا با قانون فعلی دادستان می تواند تعقیب متهم را تعلیق نماید و آیا می توان در این زمینه و یا زمینه های مشابه قوانین خاص قبلی استناد کرد؟ نظر مشورتی شماره ۷/۳۵۷۷ مورخ ۸۲/۷/۲۴ اداره کل حقوقی قوه قضاییه:

ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب ۵۶ نسخ نشده و به اعتبار قوت قانونی خود باقی است و چون به استناد ماده ۱۰ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای و انقلاب، در هر حوزه قضایی اختیارات دادستان، قانون

تا اتخاذ تصمیم نهایی باقی می ماند و حتی اخذ آن از شعبه ممکن نیست مگر در موقع ضرورت».

سؤال ۷۵) آیا احکام غیابی صادره در جرایم مستوجب مجازات بازدارنده (عموماً) و احکام غیابی در خصوص چک بلامحل (خصوصاً) مشمول مقررات مرور زمان مندرج در مواد ۱۷۳ و ۱۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری می شود؟

نظر مشورتی شماره ۷/۸۶۰۴ مورخ ۸۲/۱۰/۲۱ اداره کل حقوقی و تدوین قوه قضاییه:

«ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری ناظر به مرور زمان تعقیب است. بنابراین احکام غیابی خارج از شمول آن می باشد. ماده ۱۷۴ قانون مذکور ناظر به احکام قطعی لازم الاجرا است و چون در احکام غیابی متهم حق واخواهی دارد لذا به محض صدور حکم غیابی مرور زمان قطع می شود تا مرحله واخواهی به انجام برسد و سپس مرور زمان حکم موضوع ماده ۱۷۴ شروع خواهد شد. بنابراین احکام غیابی هر چند قطعی شده باشد از شمول ماده یادشده خارج است و لذا موضوع اعلام نه مشمول ماده ۱۷۳ است و نه مشمول ماده ۱۷۴».

سؤال ۷۶) آیا عبارت صدر ماده ۱۰ ق. م. ا. مبنی بر «بازپرس موقع صدور قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب باید تکلیف اموال حاصله از جرم را مشخص کند» دلالت بر آن دارد که:

الف) در جریان تحقیقات مقدماتی نمی توان اموال حاصله از جرم را توقیف نمود و حتماً باید موقع صدور قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب این کار را نمود؟ یا به طریق اولی دلالت بر آن دارد که در جریان تحقیقات نیز باید به این تکلیف عمل نمود؟

ب) آیا عدم قید قرار مجرمیت در ردیف قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب دلالت بر آن دارد که در موردی که جریان تحقیقات بازپرس را به سوی صدور قرار مجرمیت رهنمون می سازد نمی توان دستور توقیف اموال حاصله از جرم را صادر نمود؟ یا به طریق اولی بازپرس باید به این تکلیف عمل کند، مضاف بر اینکه در ماده ۱۱۱ ق. آ. د. ک نیز قانونگذار از اموال توقیف شده صحبت کرده است؟

ج) باتوجه به سؤالات بندالف و ب - چرا قانونگذار اساساً از قرار مجرمیت در کنار قرار منع تعقیب یا موقوفی صحبت نکرده است؟ آیا این امر به دلیل

